

# فرهنگ همخوان‌ها

(شامل: واژگان، جمله‌ها و داستان)



همخوان پ

پ	پا	پا	پا	پ
کاپ تاپ تالپ چاپ تي تاپ	بپا چوپان سپاه سپاس	پاشوره پاسبان پادشاه پادگان پاشنه کش پاستوریزه پاسداران پارگی پاکیزه	پایه پارو پاچه پایین پاکت پاییز پاتیل پاداش پارو پاداش پادو پاساژ پالتو پاشنه پارچه پاسدار پادزهر پاسگاه پایگاه پاریس	پا پاک پاس پارچ

پ	پُ	پُ	پُ	پُ
لپ		پرتقال	پلو پفک پماد پستچی پشتی	پل پز پشت پتک پست پف

پ	پو	پو	پو	پو
توپ سوپ کلوپ سنگوپ	روپوش	پوریا	پوشان پونه پوران پوشش پوشه پوستین پوشك	پول پوست پوك پوچ

پَ	پَ	پَ	پَ
چپ	کپک هپروت	پرستار پرستو پروانه پرنده پنجره پناهگاه	پشه پنیر پنکه پرده پرچم پرواز پرتگاه پرید پناه

پَ	پ	پَ	پَ	پَ
پاپ سوپاپ پچ پیچ پیچ پیچی پله پیشاپیش پمپ		لامپ	کپسول هلی کوپتر چپ دست	شامپو قالپاق زودپز زیر پوش شیپور هزار پا لاک پشت شیک پوش واترپلو ورپریده

پ	پ	پَ	پَ	پَ
	تپه لپه کاناپه هواپیما	پلاستیک پستونک پیغمبر پیامبر پیامد پلکان	پله پدر پسر پسته پیکان پنهان پیدا پیرو پیکار	پلک

پ	پ	پ	پ	پ
جیپ	کاپیتان	پیشانی پیاده پیراهن پیشاهنگ	پیار پیلہ پیشی پیری	پیر پیچ پیش پیل پیت پیف

## جملات پ:

پدر به پسرش گفت برو پياز بگير.  
من از مغازه پالتو و پيراهن خريدم.  
لاک پشت من پير است.  
پسر از پله ها پايين رفت.  
پستچی پاکت نامه را به پدرم داد.  
پاييز فصل قشنگی است.  
مادر به پسرش پسته داد.  
پدر، پسر و مادر به پارک رفتند.  
پگاه، پیشی را دوست دارد.  
پرستو به پاریس می رود.  
من از پاساژ پيراهن خريدم.

## داستان کوتاه با همخوان پ

پيرمردي با آب پاشي روي سبزه اي آب مي پاشيد، شاپرکي پر زد و روي سبزه نشست. پرستو در آسمان پرواز مي کرد، شاپرک را ديد و به او نزديک شد، پروانه اي زيبا که روي سبزه زار پرواز مي کرد، آنان را ديد.  
آرام آرام پر زد و کنار آنان نشست، پير مرد از دور شاپرک، پرستو و پروانه را تماشا مي کرد، آنان آرام مي پریدند و بازي مي کرد.

همخوان ب

ب	با	با	با	با
تاب	زیبا	بام	باقالی	بانو
خواب	مربا	باد	بامزه	بالا
آب	روپاه	بال	بازیچه	بازو
مهناب	مجتبی	باز	بازاری	باری
گلاب	زبان	باغ	بازجویی	باشه
قلاّب	خیابان	بار	بازرسی	باجه
نقاب	مهربان	بافت	بایگانی	بازی
عقاب	نردبان	باخت	بازرگان	بادام
طناب	والیبال	باك	بازنده	باطوم
کتاب	زباله	باش	بازارچه	بالن
خراب			بافنده	باهوش
جواب			بازیگر	بالش
جوراب			بادمجان	باران
قصاب			بافتنی	باریک
			بادکنک	باقر
				بازار
				باور
				بارش
				باعث
				باطل
				باغچه
				باطری
				بازدید
				بارکش
				بازرس
				بازدم

بُ	بُ	بُ
بخاری	بلوغ	بت
بنکدار	بزاق	بز
برانکار	بلوز	بعد
بریدن	برس	برج
برنده	برش	بعض
	بران	بهت
	بردي	برد
	برون	
	بخار	
	بشکه	
	بقچه	
	بزدل	
	بستان	
	بنیان	
	بنیاد	
	برنا	



بو	بو	بو	بو	ب
بود	لبو	بوزینه	بوته	خوب
بوس	قبول		بلور	جوب
بوق	کبود		بودن	غروب
بور	صابون		بوران	گوش کوب
بوم	صبحانه		بولوار	
	کابوس		بوستان	
	کبوتر			
	عنکبوت			

بـ	بـ	بـ	بـ	ب
بم	نوبت	بهانه	بنا	وجب
بر	مربع	بقیه	بله	لب
بس		بخیه	بچه	تب
بد		بهاره	بره	شب
برف		برگدار	بدن	مرتب
بعد بند		بدمزه	بغل	
برگ		بستنی	بقال	
		بررسی	بیات	
		برنامه	بلوط	
		بنفشه	بتون	
		برکت	بهار	
		برنده	بشر	
		بهادر	بزاز	
		برادر	بلم	
		برزگر	بخیل	
			بشاش	
			بعضی	
			برده	
			بهره	
			بهمن	
			بغداد	
			بندر	
			بلغور	
			بستن	

بـ	بـ	بـ	بـ	ب
به	جعبه	بیعانه	بپا	غالب
ببین	غریبه	بزودی	بزن	غایب
بکر	ماهیتابه	بدهی	بگیر	کاسب
	زردچوبه	بدکار	بجا	مراقب
	نوشابه	بطالت	بیدق	مواظب
	نعلبکی	برشته	بیعت	کاذب
	عابد		بهوش	
	عابر		برکه	
			بهنام	
			بنزین	
			بهزاد	
			بهروز	
			بهجت	
			بریان	
			بسیار	
			بهیار	

بيـ	بيـ	بيـ	بيـ	بـ
بیم	بیمه	بینوا	طالبی	سیب
بید	بینا	بیگانه	حلبی	جیب
بیل	بیحال	بیچاره	مرغابی	فریب
بیش	بلیط	بی صدا	قلابی	غریب
بیخ	بیهوش	بیهوده	گلابی	رقیب
	بیحس	بی همتا	ذره بین	نصیب
	بیسیم	بی عرضه	کابین	طبيب
	بیرون	بیقرار	سبیل	خطیب
	بیعار	بیدرنگ		
	بیکار	بی شرف		
	بیرنگ	بیطرف		
	بیزار	بی شعور		
	بی رگ	بی دوام		
	بیمار	بی نمک		
	بیسود	بی پناه		
	بی غم	بی سواد		
	بی شک	بیسکویت		
	بیلچه			
	بیستر			
	بیستون			
	بیفتک			
	بیمناک			

بـ	بـ	بـ	بـ	بـ
فوتبال	قابلمه	قطب	کابل	باب
کالباس	مبصر	رعب	صبح	بابا
قربان	قبرستان	حجب	دوبل	بادبادک
سرباز	قبيله	سرب	ربط	بادبان
قورباغه	کبريت	عجب	عبد	بابل
نگهبان		بمب	سبک	بابلسر
خربزه		نقب	طبع	بانک
زنبور		غصب	حبس	بادبزن
پنبه		جذب	سبز	باربر
کعبه		چرب	نیش	بلبل
گره		جلب	طبخ	بشقاب
دوربین		جنب	ابر	بدبو
زنبیل		اسب	طبل	برابر
نازبالش		ضرب	ثبت	بهبود
		عیب	جبر	بی ادب
		حزب	ضبط	بی باک
		کذب	کبک	بیابان
			قبض	بی بی
			صبر	کباب
			قبر	بهبود
			زبر	غبغب
			دبش	ارباب
			کبر	
			ذبح	
			فیبر	

## جملات ب

بابک بیچاره بیهوش شد.

بهنام و بهزاد بیرون رفتند.

بهروز بسیار پسر بدی است.

بهزاد به بیرون رفت و نوشابه خرید.

بهروز، بلیط گرفت.

بهزاد به ماشینش بنزین زد.

بهزاد از بقالی بستنی خرید.

بهنام و بابک 2 برادر هستند.

بیژن از درخت بلوط، بالا رفت.

در فصل بهار برف نمی آید.

## داستان کوتاه با همخوان ب

بهاره 2 تا برادر دارد که اسمهایشون بهنام و باباک است، بهنام و باباک خواهرشون بهاره رو خیلی دوست دارن و هر موقع از بیرون به خونه برمی گردند برای بهاره بستنی میخرند، بابای بهاره اسمش بهزاد است و بهاره رو خیلی دوست دارد بهاره در فصل بهار به دنیا آمده است و فصل بهار را خیلی دوست دارد، چون بهزاد بابای بهاره، بهاره رو همیشه در فصل بهار به مسافرت میبرد، و همیشه با ماشینشون که بنز است به شمال می روند.

همخوان ت

ت	تا	تا	تا	تا
قنات بیات نجات نبات ملاقات مشکلات صلوات مخلفات مخابرات مقررات مکافات مناجات مجازات جهات	کوتاه عطا کتاب قطار ستاره ویتامین کاپیتان مطالعه اتاری عطاری مطالبه ستار متارکه متانت	طالبی تاسوعا تازه کار تابنده	تازه تابه تاریک تاول تابان تاریخ تالار طاعون طاووس تابلو تانکر طاقباز تاکسی طاقت تابوت طاغوت تاراج تابناک	تاب تاس تار تام تاک تانک

ت	تو	تو	تو	تو
سوت فوت بلوط فلوت مخلوط قره قروت عنکبوت	پتو بتول باطوم ساطور قطور کتون ستون	طولانی توالد	تونل طوفان توله طلوع طوسی توری	توپ تور طول

ت	ت	ت	ت	ت
کت بت	شتر موتور چطور	تفاله تخم مرغ تربچه ترکمن	توبه توضیح ترب تشک تولید طعمه تفنگ تخمه تحفه توسن	تف تن ترک تخم ترش ترد تند

تـ	تـي	تـبـ	تـبـ	تـبـ
محيط بليط كبريت بيسكويت	گيتي قايي قوطي صورتی سوغاتي فتيله جوجه تيغی	تيرکمان تيرانداز	تيره تیشه تيغه تيمسار	تيغ تيز تير تيم

تـ	تـ	تـبـ	تـ	تـ
ساکت ماکت راکت	بوته کته هتل قاطر قاتل فاطمه فاتحه واترپلو	تکيه تريگو تلفن ترافیک تجارت ترمينال تلویزیون	تکه ترن ترور تعداد تکان تمساح تکرار طلسم تشنه	طفل تـزـ

تـ	تـ	تـبـ	تـبـ	تـبـ
عادت نوبت پاکت ژاکت ساعت صورت شریت کلفت نیمکت نعمت ناراحت نصيحت نظافت خجالت قيامت معذرت مقاومت قسمت زیارت	حاتم وطن کتک مرتب کبوتر مقلب متظاهـر معطل معطر	تنبل تبریک تبـ بر تبدیل تبـ خال تسبیح تسليم تصميم تشریف تشخیص تشکیل تشديد تشويق ترسو ترجیح تدریس تذريق تقسیم تقصير تقديم تفريح تفريق تحصيل تکلیف تکمیل تمرین	تبه طلا طراح تنه طناب ته دیگ تمیز تنور تبر تراش طلاق تلاش تماس تمام طمع تأکید تعظیم تعقيب تعلیم تگرگ تمشک تغیر تنها	تن تک تر ترس تنگ تمبر تلخ طعم طشت طرح تفت

ت	ت	ت	ت	ت
توت	قطب	ربط	حتماً	پالتو
تافت	پتك	ثبت	مطمئن	مانتو
طوطي	نطق	ضبط	قطره	لاستيك
توتون	قطع	وقت	كتري	لواستر
تخت	لطف	ماست	باطري	رشته
تخته	فتح	پوست	خط كش	هشتاد
تئاتر	عطر	دست	فوتبال	كنتور
تسلط	سطل	گوشت	زحمت كش	منتظر
تفاوت	حتم	هشت	قطعه	كشتي
طبيعت	متن	رشت	عطري	بيشتر
تراكتور	كتف	انگشت	اطلس	برشته
تابستان	ريتم	پخت		نقطه
تختخواب	ليتر	ريخت		هفت تير
تربيت	فتق	سخت		كفتر
تسلط	هتك	بهت		زيتون
تروريست	عطف	بيت		شيطون
تيمارستان	قطر	چرت		معتاد
توت فرنگي	فطر	كارت		مهتاب
كتلت	سطر	شرط		ممتاز
توالت	چتر	غلط		دختر
طاغوت	متر	خلط		ساختمان
طاقت		سخت		مخترع
تابوت		سانت		مكتار
ترتيب		سفت		مجتبي
تاكستان		گفت		ماهي تابه
تاخت		بافت		هلي كوپتر
		رفت		پرتقال
		نفت		

## جملات ت

تارا با تاکسی به مدرسه میرود.

پدر برای دخترش توپ صورتی خرید.

تقی با 300 تومن شکلات خرید.

تانیا از تنها شدن میترسد.

مزه تمشک، ترش است.

تینا تنهایی جایی نمی رود.

ساعت تینا قشنگ است.

تینا و تانیا توپ بازی می کنند.

تینا، توت دوست داره.

شب ها هوا تاریک است.

## داستان کوتاه با همخوان ت

تینا دختر خیلی خوبی است، مامان تینا اون خیلی دوستش داره و همیشه برای جایزه می خرد، تینا بیشتر موقع ها میره خونه دوستش تا باهاش بازی کنه اسم دوست تینا تانیا است، تانیا و تینا مثل دو تا خواهر ساعتها با هم بازی می کنند، تا شب میشه و مامان تینا میاد دنبالش میبرتش خونه ولی وسط راه تینا گریه میکنه و به مامانش میگه باید برای من یه جایزه بخری مامانم براش یه ساعت خوشگل با یه توپ قرمز رنگ میخرد.



همخوان د

د	دا	دا	دا	دا
باد	خدا	دارابي	دارو	داغ
ياد	جدا	دايره	دانا	داس
زياد	ادا	داروساز	دايه	دار
كساد	ندا	دانستن	دانه	داشت
نوزاد	گدا	داوطلب	دايي	دال
فولاد	صدا	داروخانه	داور	
معتاد	هدي	دامپروري	دائم	
فرياد	وداع	دامپزشك	داخل	
بهزاد	مبادا	داوري	داغون	
سواد	هدايت	دائمي	دانش	
سالاد	وفادار	دانسخواه	دامن	
ايراد	چمدان	دانشمند	دامغان	
مراد	آبادان	دايره	دانش	
سجاد	مداوم	المعارف	دارچين	
مباد	مدار	دارء الشفا	داغدار	
ايجاد	مدار	دارالفنون	دالبر	
ماد	صداقت	داروگر	داركوب	
پمداد	ندامت	داروغه	داربست	
متضاد	مداوا	دامنه	داشبرد	
اسناد	مدار	دانشگاه	داستان	
	صداقت		دالان	
	ندامت		دارم	
	مداوا		داير	
	مادام			
	پاداش			
	سرمایه دار			
	بادام			

د	د	د	د	د
آمد	هدف	دریچه	دوا	ده
نمد	قدم	دقیقه	دلمه	دره
بد	ادب	درجه	دهن	دخل
ابد	عدس	دماسنج	دماغ	دوج
احمد	عادت	دبستان	درمان	درز
محمد	كودك	دروازه	دربان	درک
بلد	پدر	درواقع	درهم	دشت
لگد	مادر	دریاجه	درک	دست
قد	برادر	درمانگاه	درون	درس
زد	مدر	دستشویی	دقیق	دم
سند	بدن	دستکاري	دستور	دمن
سبد	بودن	دستگیره	دعوت	دهر
نود	لادن	درگوشي	دمار	
شهد	جویدن	دبیرستان	دمر	
مجرد	بریدن		دمغ	
	گزیدن		دلال	
	مکیدن		دوام	
	زائیدن		دریا	
	کودکستان		دسته	
	آدم		دستمال	
			دستکش	
			دفتر	
			درویش	
			دستگاه	
			دربست	

د	د	د	د	د
گود	کادو	دوباره	دورو	دو
مد	بدو	دوقلو	دعا	دم
کمد	جودو	دوشنبه	دچار	دور
تولد	پادو	دوچرخه	دلار	در
خود	چادر	دنیالچه	دمل	دگمه
تعهد	بهادر	دوآتشه	دوجین	
برد	تصادف	درسته	دولت	
شد	بدوبیراه		دلمه	
نخود	آمدورفت		دمبه	
			دنیا	
			دولا	
			دشمن	
			دختر	
			دکتر	
			دکان	
			دلفین	
			دمبک	
			دوم	
			درست	
			درشت	
			دشنام	
			دوره	
			درنا	
			دنبال	

د	دو	دو	دو	دو
زود	جادو	دروغگو	دروغ	دوغ
کبود	کدو	درونگر	دوربین	دوش
نابود	عدو	دورپرواز	دوختن	دور
محمود	بادوم	دوست داشتن	دوستي	دوست
حسود	کدوم		دونه	دوک
رود	بي دونه		دوري	دوخت
عمود			دوزخ	
فرود				
سرود				
نمود				
کود				
بود				
سعود				
جهود				
یهود				
بهبود				
وجود				

د	د	د	د	د
عابد	وعده	درخشان	دراز	دل
واحد	جاده	دخالت	دسر	دي
شاهد	والده	دل پیچه	دفاع	ده
قاصد	بیهوده	دلشوره	دکور	دنچ
عاقده	فالوده	دلهره	دزفول	دتل
وارد	پیاده	دلواپس	دژبان	دیر
مسجد	ورزیده	دلگرمی	دقت	دبش
	قلاده	دلنواز	دلخور	دین
	ورپریده	درختکاری	دلسوز	
	آباد		دلگیر	
	ساده		دهقان	
	فایده		درخت	
	استفاده		دل رحم	
	نادر			
	معدل			
	خادم			
	مدساندویچ			

د	دي	دیه	دیه	دیه
بید	عادی	دیوانه	دیزی	دین
سفید	بعدي	دیواره	دیه	دیگ
وحید	خودی	دیباچه	دیوار	دیس
ناهید	هادی		دیدار	دیر
مفید	زیادی		دیبا	دیو
کلید	بودی		دیشب	د
مروارید	سعدي		دیپلم	یسک
خورشید	ته دیگ		دویست	
پرید	قدیم		دینار	
دوید	مدیر		دیار	
بارید	قدیر		دیرین	
رسید	مدینه		دیروز	
خرید	رادیو			
برید	تعدیل			
مرید	ودیعه			
فرید				
سعید				
نوید				
شهید				

د	د	د	د
عبد	خودرو	اندام	مردم
عقد	بادبان	امداد	مردن
جغد	کدخدا	بامداد	فندق
نقد	بدگویی	قلمدونی	قندان
بعد	خودکار	اردو	میدان
رعد	خودنویس	بهداشت	همدست
قصه	خودسر	نگهدار	کفشدوز
دزد	بدبو		صندلی
یزد	بدنام		هندسه
مزد			گردنه
عید			زندگی
صید			نردبان
جلد			مردمک
عمد			واخورده
زهد			راننده
عهد			برنده
وجد			زندان بان
سرد			هردمبیل
آرد			کارگردان
مرد			همشاگردی
کرد			خنده
زرد			اندازه
خورد			
کند			
تند			
بلند			

د	د	د
دادستان	دامدار	دوندگی
دانه دانه	داماد	دیدار
دندان	داداش	دادسرا
دنده	دیوان	دادگر
دنده به دنده	دادگاه	دادوستد
امداد	دزد	دانشکده
عدد	درد	دوازده
مردد	دلدرد	دادگستری
دامداری	دلسرد	دستی دستی
استعداد	دوشید	درج‌زدن
استبداد	دل‌داری	دست نخورده
	دم‌می	دود
	دندان	مداد
	داستان	مدهد
	درآمد	بغداد
	دربار	قدقد
	دزدیدن	هم‌درد
	دک کردن	بادبادک
	دل‌مرده	دنده
	دست زدن	دانشمند
	دست انداز	دادستان

## جملات د

خونه ی دوست دیبا را دزد زد.

دم سگ از دور دیده میشد.

دیروز دل داریوش درد گرفته بود.

دلناز دیر به مدرسه رسید.

داریوش به پرنده هایش دونه داد.

دست دیبا درد گرفت.

دیبا و دوستش به دشت رفتند.

تولد دلناز در ماه دی است.

داریوش از دیو می ترسد.

## داستان کوتاه با همخوان د

دیبا دیروز به خانه دوستش که نامش دریا اسست رفته بود، او به خانه دریا رفت تا با یکدیگر درس بخوانند اما دریا حوصله درس خواندن نداشت و به دیبا گفت: بیا بازی کنیم ولی چون دیبا دختر زرنگی است و نمی خواست از درساش عقب بیفته به دریا گفت: من بازی نمی کنم و میخوام درس بخوانم، تو برو با خودت بازی کن، دریا از حرف دیبا ناراحت شد و شروع کرد به گریه کردن وقتی دیبا دید دریا گریه می کند به او گفت: دریا ببخشید بیا با هم بازی کنیم و هم درس بخوانیم، دریا خوشحال شد و هر دو شاد و خندان شروع کردن به درس خواندن.

همخوانی کی

ک	کا	کا	کا	کا
پاک باک لاک ساک خاک بیباک نمناک مسواک اراک چالاک	متکا بیکار چکار تکان پلکان نیکان قطره چکان ماکارونی	کامیون کاپیتان کاناپه کارنامه کارخانه کارگر کانادا کاروان کانگورو	کاهو کادو کابین کالا کانال کاشی کاسب کابوس کالباس کاظم کاغذ کافر کامران کاسه کاجی کامل	کاه کاپ کاخ کال کاج کار کارد

ک	کو	کو	کو	کو
پوک لوک خوک چروک	نیکو شکوه هلی کوپتر	کوهستان کلوجه کوچولو	کوتاه کولر کوسه کوزه کوشش	کوه کور کود

ک	کُ	کُ	کُ	کُ
نوک فک جک نازک سبک چابک	چکش شکلات	کلبه کردستان کلاهبرد ار	کلاه کهنه کتلت کلفت کشتی کجا کرسی کنتور کبری کمد کدام کلر	کت کل کند کد کشت کنج



ك	ك	ك	ك	ك
فك حك نمك بابك يفك خحك پوشك فندك عينك جفتك بي نمك مبارك موشك فرانك بادبادك مردمك مارمولك جیرجیرك زالزالك تشك	پاكت بيكس شكم شكر نوكر ژاكت ورشكسته پكر	كبوتر كلانتری كمربند	كنه كله كباب كبود كمان كلم كلاغ كثیف كبیر كممر كچل كرج كپسول	كم كف كچ كر كس

ك	ك	ك	ك	ك
يك كيك	مكه لكه چكه تكه ملائكه ساكت ناكس مواکش محاکمه مذاكره	كرايه كنايه كلاسور كتابخه	كدو كشو كتاب كساد كلاس كشمکش كیهان کیوان كتري کشور	کش کز كرم

ك	كي	كـيـ	كـيـ	كـيـ
نيك باريك تاريك نزديك لاستيك موزائيك	نعلبكي زوركي وكيل مكيدن	كيانوش	كيه كينه كيسه كليد كيان	كي كيف كيش كين

ك	ك	ك	ك	ك
كك	عكس	سبك	تاكسي	بالكن
كوكو	واكس	پتك	واكس	محكم
كاكائو	لوكس	هتك	ميكروب	لشكر
كيك	فيكس	سوسك	هكتار	پيكان
كالسكه	فكر	ريسك	دكتر	همكار
كنكور	مكث	مشك	يكرو	عنكبوت
كپك	مكر	زرشك	تكميل	نورافكن
كودك	شكر	خشك		مشكل
كوچك	بكر	اشك		خط كش
كتك	ذكر	گنجشك		دستکش
كلك	شكل	پيك		بارکش
جيك جيك	حكم	چرك		همكلاس
لك لك	ركن	سيرك		سرکه
كرچك		ترك		بيسكويت
بادكنك		شرك		
كركره		پارك		
كودكستان		بانك		
كبك		تانك		
كوشك				
كرد				
يكايك				
تك تك				
كمكم				
كوكب				
كك مك				

## جملات ك

كتى و كيميا همكلاس هستند.  
مادر بزرگ كسرى به مكه رفت.  
كيميا با نيكو بازى كرد.  
كيميا كباب خورد.  
كبوتر و كلاغ روى بالكن بودند.  
كولر هوا را خنك ميكند.  
باباى كتى براى او بادكنك خريد.  
كت و كلاه بابك توى كمد است.  
كاوه به اكبر پفك داد.  
بابك در كتابخانه كتاب مى خواند.  
لكه ي روى ديوار پاك نشد.  
مامان با كلم و كاهو سالاد درست كرد.  
كتاب كوچك كريم گم شد.  
آن راه باريك به كجا ميرسد؟  
كاظم به كلاس اول ميرود.  
كاوه و بابك با تاكسى به پارك رفتند.

## داستان کوتاه با همخوان ك

كيميا با مامانش به پارك رفت. توي پارك سرسره و الاكلنگ بود. كيميا به مامانش گفت ميتونم الاكلنگ بازي كنم؟ مامان كيميا گفت: تنهايي نميتوني بازي كني. بايد با يك نفر هم اندازه خودت بازي كني. كيميا دختر كوچولويي راديد كه عينك داشت و كنار الاكلنگ ايستاده بود. پيش دختر رفت و به او گفت اسم تو چيه؟ دختر گفت من نيكو هستم. كيميا گفت: بيا با هم الاكلنگ بازي كنيم. نيكو خوشحال شد گفت: اسم تو چيه؟ كيميا گفت من كيميا هستم. مامان كيميا هم به پيش آنها آمد يك عدد كيك به كيميا و نيكو داد و به آنها گفت: با دستتان محكم الاكلنگ را بگيريد و بازي كنيم من هم مواظبتان هستم.

همخوانی

گا	گا	گا	گا	گی
گا گاز گام	گاراژ گاري گاندي گاهي	گاوبازي گاريچي	نگاه بيگانه بيگاري سيگاري	

گی	گی	گی	گی	گی
گل گود گفت گرز	گوجه گراز گناه گلاب گنده گربه گنجشك گلي گذاشت گلکار گذشت	گلابي گرسنه گلخانه	واگن واگذار	

گو	گو	گو	گو	گو
گوش گول گور گوشت	گوشي گوشه گوسفند	گوساله گورخر	بگو انگور تاگور	سوک

گی	گی	گی	گی	گی
گز گرد گرم گنچ گس گشت	گردن گندم گردش گوزن گرما گله گمان	گردنه گردونه گهواره گزیدن گزنده	جگر لکن مگس ناگهان نگران نگهبان نگهدار	سگ رگ

گی	گی	گی	گی	گی
	همشاگردی شگرد	گرانبها گرانمایه	گلو گدا گردو گریه گره گران گرو گله	گرد گل

گی	گی	گی	گی	گی
دیگ ریگ	بگیر زگیل خاگینه		گیسو گیتی گیوه گریپ گیره گیا گیلاس گیلان	گیر گیج

گی	گی	گی	گی	گی
گرگ گیجگاه زیگزاگ گلوگاه گامگاه گفتگو گندمگون گرم‌گرم تگرگ		برگ رگ ارگ	دگمه	دروغگو زایشگاه فروشگاه فروودگاه گردشگاه باشگاه وشگون جهانگیر هنگامه هنگفت کانگورو زنگوله جنگل لنگر کرگدن هرگز نرگس کارگاه خرگوش زرگر نارگیل ولگرد غمگین کفگیر واژگون

## جملات گ

پدر بزرگ و مادر بزرگ من در حال گفتگو بودند.

گودرز گاهی سیگار میکشد.

گیو به گاوبازی علاقه دارد.

گوساله بچه گاو است.

نگهبان ناگهان دزدی را گرفت.

گلوی گیتی درد گرفت.

مدرسه در هوای گرم دانش آموزان را به گردش برد.

مادر بزرگ از نوه ی خود نگهداری میکند.

## داستان کوتاه با همخوان گ

آموزگار به شاگردان دیکته می گوید و شاگردان مینویسند: موش ز گربه می ترسد، سگ دشمن گربه است، سگ گاز می گیرد، مگس تمیز نیست، گرگ گوشت گوزن را دوست دارد، کرم ابریسم برگ توت را دوست ددارد، شاگردان این جملات را نوشتند تا زنگ خورد و همه از کلاس بیرون رفتند و فقط یک شاگرد در کلاس ماند که یکی از زرنگترین شاگردان بود، او مدادش را گم کرده بود و به همراه دوستانش دنبال مداد گشتند تا توانستند پیداش کنند و بچه ها آرام آرام از مدرسه خارج شدن و پیش پدر و مادرشان برگشتند.

همخوان ق-غ



قا	قا	قا	قا	قا
قاب قال غاز قارچ قاج قاف	باقالي سوڭاتي جغاله نقاب عقاب شغال زغال مقاومت پرتقال مغازه ملاقات اوقات نقاط بقال نقال نقاشي نقاد	قالیچه قائمه قابلمه غالباً قابله غافلگیر قاراشمیش غارتگر قاپ زدن قاصدک قایم موشک غازچران غال گذاشتن	قالي قاتي قاضي قانون قایم غایب قالب قاتل قاطر غافل قانع قابل قاصد قاصر قاطع غارت غاصب قاره قارون	

ق	ق	ق	ق	ق
ناقلا مغول  عق فندق آروق	قلایي قلمبه قلابدوزي قلچماق قراضه غریدن غرولند	قدرت غربت غرش قرمه قرآن قربان غصه غضروف غنچه غروب	قماش قمار قوه قله غلام قلاب غلو قلوه غبار قطاب غده	قول قوم غر قفل قطب قرص غسل

قو	قو	قو	قو	قو
قو غول قوز قوج غوك قورت	معقول	غوطه ور	قوطني قوري غروب قوزك قصور قولنج غوره	

قـ	قـ	قـ	قـ	قـ
موفق ورق رونق لق زورق	مقوا مقوي کاغذ روغن لغت لاغر مقررات مقصر	قلعي قناري غريبه قرينه قباله قواره قضايا قضيه قفسه غريبي غريزه غريزي غزنوي غلبه قهوه اي قلم مو قلمدون قلمدوش قهرمان قطعنامه	غذا قوي قمر قدم قديم قنات قلم غلات قبول قدح غزل قسم قفس قريب قطار قرار غليظ غلط قميش قبيل غدير غرض غضب غيور قهوه قطره قصاب قندان قحطي قطعي غربي غلبه قلعه غمگين غربال غلات غلطان غلتك غمخوار قشنگ قوام قنديل قبيح	قد غم قدر قرن غش غلت قصد قطع قعر قلع قمر قبر قند قلب قرض قتل قهر قصر

ق	قـ	قـ	قـ	قـ
بالغ عاشق منافق فارغ عایق لایق	ساقه یقه مسابقه واقع واقعہ باقر واقعیت مراقب	قساوت قضاوت قیمتی غلفتی قل دادن قل خوردن قزل آلا قرائت قرابت	قصه قصاص قیمه قبله قیسی قیچی غبطه قرتی قیمت قسمت قرمز قی طان غفلت غلظت غیبت غیرت غیبت غیرت غیبگو	قر قید غیظ غیر غیب قسط قسم قشر قل

ق	قی	قیـ	قیـ	قیـ
تیغ رفیق بلیغ عمیق جیغ	موسیقی جوجه تیغی فقیر بقیه مستقیم	قیامت قیافه	قیام قیراط	قیف قیر

ق	ق	ق	ق	ق	ق
غریق نجات قورباغه قالی لی قوولی قوو غاروغور واق وواق قیل وقال غرق قرچ وقروچ قدقدقا	قایق غوغا قاشق قاجاق غریق قلیق قانع قرتی قنداق غیغې قدقد غلغل غرغر قالپاق قالناق قشلاق قمقمه عَرَض قهقهه قیرقیره قهقرا قرقاوول قشقرق قارقارک غان وغون قارقارک قلقلک قره قورت	نقب سقط وقت عقد نقد جغد وقت عقد سقف لغو رقص نقص مغز بغض نقش فقه فقر ثقل عقل سقم	نطق فتق رتق صدق وفق فسق رزق مشق عشق خلق حلق طلق صمغ عمق برق ارق مرغ غرق شرق	بقچه زاغچه نقشه نقره لقمه نقطه بغداد نقدی اقرار	بشقاب منقار شلغم مرغابی آشغال مشغول اسقاط فسقلى

## جملات ق

قلی غذا قیمه خورد.

مادر قاسم غذا پخت.

قاسم از مغازه یک قالی خرید.

قلی و قاسم با یکدیگر قهر کردند.

قاسم مراقب برادرش قلی است.

مادر قلی به او قل داد که او را به پارک ببرد.

کت قاسم قرمز رنگ است.

قاسم و غلام با هم قایم موشک بازی می کنند.

مامان قاسم زنی لاغر است.

غزال در امتحان ریاضی قبول شد.

غزال دختر قشنگ و لاغری است.

## داستان کوتاه با همخوان ق

آقای قاسمی قایق ران است و او مرد قوی است، یک روز که در دریا قایق سوای میکرد، آسمان برقی زد و باران تندی گرفت و آقای قاسمی خیلی تریده بود تا اینکه به خشکی رسید و به خانه رفت، باران روی سقف خانه میبارید. وقتی به خانه رسید خانم قاسمی قوری و قندان را برای آقای قاسمی آورد تا یک چایی بخورد و کمی فندق، پسته و تخمه در بشقاب ریخت، خانم و آقای قاسمی پشت پنجره نشسته بودند و باران زیبا را که نشانه‌ی قدرت خداوند بود، میدیدند و او را شکر می کردند.

همخوان سی

س	سا/صا	سا/صا	سا/صا	سا/صا
داس	عصا	ساختمان	صابون	صاف
تاس	موسيقي	ساندويچ	ساعت	ساك
ياس	عيسي	سايه بان	ساكت	سال
گيلاس	حساب	سازمان	سالار	ساق
عباس	كساد		ساحل	سار
كالباس	گوساله		ساطور	ساز
غواص	تصادف		ساقه	سام
احداث	مصادف		سايه	سان
آناناس	مسافر		ساري	
رقاص	وسايل		سارا	
ماست	مسابقه		ساوه	
خواست	مصادره		ساده	
راست	آسان		سالن	
آديداس	فساد		سامان	
عكاس	مساوي		ساعده	
لباس	كثافت			
كلاس	مثال			
آماس				

س	سُ	سُ/صُ	سُ/صُ	سُ/صُ
برس	پاسخ	صبحانه	سوهان	صبح
كورس		سوغاتي	سماق	صلح
			سفره	سوند
			سرفه	سم
			سراغ	سرخ
			سجده	صوت
			سنبيل	
			سرعت	

سو/صو	سو/صو	سو/صو	سو	س
سوپ	صورت	صورتی	گیسو	بوس
سوت	سوزن		حسود	لوس
سود	سوراخ		رسول	کابوس
سو	سویچ		نسوز	فانوس
سوز	سقوط		کسور	عروس
سور	سروش		اصول	خروس
سوگ	سرود		فصول	ملوس
	سکوت		جسور	عبوس
	سوخته		قصور	پوست
	سوسن		ماسوره	دوست
	ستون		ماسوله	مأیوس
	سوختگی			
	سوپاپ			
	سوره			

سَ/صَ	سَ/صَ	سَ/صَ	سَ	س
صف	سبك	سمنو	حسن	پس
سر	سلام	صلوات	قسم	عدس
سگ	سواد	سلمانی	پسر	نفس
سرد	سبزی	صندلي	عسل	قفس
صرع	سنگین	صدمه	وسط	بیکس
سم	سنجاق	سلیقه	یاسمن	مگس
صحن	سرباز	صدقه	باسواد	مرخص
سهم	سفر	سلامت	مسلمان	
سطح	سحر	سرباز	وراثت	
سنگ	ستار	سرمایه	خباثت	
سبك	صیاد	سرپایی	مجسمه	
	صواب	سرگرمی		
	صدف	سرزنش		
	صحرا	سنجاقك		
	سرما			
	سبزه			
	صندوق			
	سنگك			
	سنگر			
	سنجاب			
	سرکار			
	سرشیر			



سـ	سـ	سـ	سـ	سـ
مس	کاسه	ستاره	سفید	سن
ناکس	کوسه	سه چرخه	سرکه	سه
نجنس	لثه	سه شنبه	صدا	سر
نرگس	مدرسه	صدیقه	سکه	سل
مجلس	هندسه	سه شاخه	پسر	سحر
مهندس	یوسف	سکینه	سه گوش	سفت
	فاصله	سفیده	سنجد	صدق
	فسنجان	سپیده		
	محاصره	سفارش		
	حسین	ستایش		
	مقایسه	ستمگر		
	خسته	ستمکار		
	هسته			
	پسته			
	وابسته			
	ورشکسته			
	مقصر			
	محصل			
	ماسه			
	قصه			
	غصه			

سـ	سـ	سـ	سـ	سـ
لیس	طوسی	سیرابی	سینی	سی
خیس	پپسی	سینما	سیاه	سیب
هیس	نسیم	سیاهکار	سینه	سیر
بیست	بیسیم		سیگار	سیخ
ایست	کثیف		سبیل	سیم
نیست	حصیر		سینده	
	موسیر		سیلی	
	مسیحی		سیمین	
	نصیحت		سیما	
	بواسیر			
	وصیت			
	وسیله			
	واپسین			
	هواشناسی			
	نصیب			
	پرسید			

س	س	س	س	س
ساس	نصف	نفس	مسواك	تاكسي
سس	وصف	شخص	قسمت	قيسي
سوسك	مسخ	نحس	مسعود	ترسو
سا سان	غصب	بحث	مسجد	مرسي
سوسن	اسب	حبس	نسرین	فارسي
سوسمار	قصد	عكس	دستکش	هفت سين
مخصوص	فسق	واكس	پستجي	مبصر
مثلث	وسع	لوکس	دستمال	فيلسوف
مسلسل	عصر	فيكس	لاستيك	واكسن
سياست	مصر	ياس	لوستر	کپسول
وسوسه	فصل	راس	مصنوعي	همسايه
وسواس	مثل	حيث	فستلي	بابلسر
سرسره	غسل	ترس	بستني	همسن
افسوس	طلسم	حرص	مسخره	همسر
ثلث	آسم	بورس	کالسه	کنسرو
احساس	رسم	قرص	زمستان	افسرده
اسکناس	حسن	فارس	بيسکويت	افسانه
	ريسک	درس	مستقيم	منصوره
	جاسک	خرس	خسرو	نيمسوز
	ورسک	بپرس	نسترن	
	نسج	ارث	قبرستان	
	فلس	حدس	کودکستان	
	خمس	قدس	وصلت	
	شمس	رقص	هستي	
	لمس	نقص	گرسنه	
	انس	بحث	گوسفند	
	شانس			
	جنس			

## جملات س

سعیدو سارا سه ساعت پیش به مدرسه رفتند.

ساک سارا دست سیمین است.

سه شنبه سحر به سینما رفت .

سید سیب دست سیمین است.

سه ساعت پیش سیما به دوستش سوگل زنگ زد.

سوسن در آب سرد استخر شنا می کند.

سهیلا سمورا سر سفره هفت سین گذاشت .

اسم دوست سهراب رستم هست.

سید سیب دست سهیلا رسید.

داستان رستم واسفندیار را در درس فارسی کلاس سوم دیدم .

دوست من سفارش کرد در راه سفر سریع نرویم.

صورت دوستم بر اثر سوختگی سیاه شد.

اسم پسر دوستم پارسا است.

پارسا و درسا با هم به کلاس سفالگری می روند.

مدرسه ی دوست من بسته شد.

مامان دوستم برای استراحت به بیمارستان رفت .

سر ساعت سه دوستم را دیدم.

سر دوست حسین شکست.

## داستان کوتاه با همخوان س-ص-ث

سه شنبه شب سحر به همراه دوستش سیمین به سینما رفتند، اون روز تولد سحر بود و خیلی خوشحال بود برای همین دوستش سیمین را به سینما دعوت کرده بود آنها به سینا رفتند و یک فیلم خیلی قشنگ نگاه کردند، بعدش سیمین برای سحر یه کادو با یه سبد گل سفید رز خریده بود سیمین کادو و سبد را به سحر داد و شب این دو دوست با خوشحالی سحر به پایان رسید.

همخوان ز

زا	زا	زا	زا	زا
گاڙ	فضا	زاويه	زائو	زاغ
باز	غذا	زاييده	زالو	زار
غاز	عزا	زاييمان	ظاهر	زال
ناز	رضا	زايشگاه	ظالم	
پياز	غزال	ظاهربين	زائو	
شيراز	نوزاد	ظالمانه	زاغچه	
دراز	بزاقي	ضايعه	زاري	
نماز	بازار		زابل	
سرباز	هزار		زادگاه	
پرواز	مزاحم		ضارب	
ممتاز	مزاييك		ضايع	
نياز	نظافت			
گراز	واگذار			
ساز	وزارت			
هراز	هزار پا			
جهاز	بيزار			
امراض	نظام			
احراز	يگذار			
حقه باز	آزار			
	تظاهر			
	سزاوار			
	متضاد			

ز	ز	ز	ز	ز
رز	نازك	زباله	زغال	ذوق
حوض	هيزم	زمرد	ذرت	ظلم
موز	بزرگ		زمخت	زوج
				زلف
				ظهر

ز	زو	زو	زو	زو
روز	وضو	زوركي		زود
غوز	بازو	زولبيا		زور
بلوز	ترازو			
نوروز	فضول			
فيروز	حلزون			
بهر روز				
كفشدوز				
حاجي فيروز				

ز	ز	ز	ز	ز
ریز لیز جیزتیز میز تمیز مريض	موزي بازي قاضي لجبازي ویزیت وزیر جزیره وظیفه هزینه بوزینه گزیدن	زیارت زیادی	زیبا زیلو زیرک زیان زگیل زیاد زیرپوش	زیر زیپ زین

ز	ز	ز	ز
زن زر زد ضعف زنگ زجر ضبط زهر زخم زرد زریضرر ضحیم ظریف زرده زکات زمین زبان زمان ضربه زرگر زحمت زنبیل زنبور زنجیر	سوزن بزن ارزن بادبزن منظم	ذره بین ضربان زعفران زنگوله زردآلو ذخیره ضمیمه ضروري زردچوبه زرافه زحمت کش ظرفیت ظرفشویی زناشویی زبان بسته	ز

ز	ز	ز	ز	ز
قـرمـز عـاجـز	مـزـه مـوزـه كـوزـه تـازـه لـوزـه جـایـزـه رـفـوزـه خـربـزـه مـغـازـه فـیـرـوزـه قـراـضـه مـعـجـزـه واضـح ناظـم كاظـم حـاضـر مـواظـب نـواظـش وازلین مـنـتـظـر	ظـراـفـت زراعت زـنـدگـی زـمـسـتـان زندانیان	زـرـنـگ زـبـل زـنـده زیتون زندان	ضـد زشت زبر

ز	ز	ز	ز	ز
زلزله زمزمه زمین لرزه زالزالک وزوز	حـذـف عـضـو جـذب دزد رزق وضع بذر فضل بزم وزن حزب عذر نظم بذل نضج مزد جزئ مضم عزم رزم عزل جذب نذر جزم کذب	حـفـظ اخذ محض سبز نقض فیض عرض رمز طنز رمز طنز بغض لفظ عجز جزز گـرز قبض مغز وعظ طرز درز قرض فرض هرز مرز لرز غیظ کشاورز	مـظـلـوم نزدیک جزغاله روزنامه مزرعه نازبالش	سـبـزـی بعضی ورزش منزل بهراد بنزین فرزند ورزیده منظره معدرت

## جملات ز

رضا از مغازه سبزی فروش سبزی خرید.

زهرا دختر زرنگی است.

زهرا و زیبا با هم ورزش می کنند.

زری زردآلو خیلی دوست دارد.

زنبور زهرا را نیش زد.

زرافه حیوون زیبایی است.

بهزاد مرد زحمتکشی است.

رضا زنگ در را زد.

پدر زری کشاورز است.

زهرا دختر زشت و زیرکی است.

بهزاد منزل رضا دعوت شد.

## داستان کوتاه با همخوان ز

برادرم سرباز است، او دیروز از تبریز آماده است و به من يك اسباب بازی داد و من اسباب بازی را خیلی دوست دارم.

مادرم زنی نازنین است، او با دست سبدي زیبا می سازد، پدرم در مازندران است و کارش این است که میز می سازد، ما در مازندران زندگی می کنیم و من مازندران را خیلی دوست دارم و هیچ وقت دوست ندارم از مازندران به شهر دیگه ای بروم.



همخوان ش

شا	شا	شا	شا	شا
شام	تماشا	شایسته	شانه	آش
شاد	حاشا	شاهزاده	شاخه	یواش
شاه	نش	شاهنامه	شاهی	لواش
شال	کاشان	شامپانزه	شاتوت	کفاش
شاخ	فشار	شالیزار	شامپور	نقاش
شانس	نوشابه	شاه بلوط	شاداب	خفاش
شاق	پیشانی		شادان	داداش
شارژ	نشان		شاعر	تراش
	پریشان		شاغل	
	ایشان		شاهین	
			شاید	
			شاهراه	
			شاهرگ	
			شاهرود	
			شاگرد	
			شاهدخت	
			شامپو	
			شاهد	

شُ	شُ	شُ	شُ	شُ
شل	شله زرد	شهره	شما	خوش
شد	شماره	شستن	شجاع	ناخوش
شاست	شمارش		شوهر	چکش
شخم	شکلات		شعار	
شوك	شعبده		شمال	
شغل	شترمرغ		شغال	
	شستی		شتر	
			شعله	

شو	شو	شو	شو	شو
شوم	هاشور	شکوفه	شوفاز	جوش
شور	شور	شورانگیز	شروع	گوش
شوخ			شوفر	هوش
			شلوغ	برش
			شاتره	خاموش
			شکوه	فروش
			شونه	بیهوش
				باهوش
				خرگوش
				فراموش
				قلمروش

ش	ش	ش	ش	ش
آتش لش	بشر حشره موشك دوشنبه قشنگ فشنگ	شہلا شفا شته  شب پره شراره شقايق شہامت شہريور	شفا شلاق شدید شرف شلیل شہید شہاب شہین شنبہ شب بو شبم شمعدان شلغم شریت	شمع شر شب شرط شرع شرم شرق شك شمس شصت

ش	ش	ش	ش	ش
کش بالش مالش بارکش گردش ورزش خط کش دستکش نوازش هواکش ناز بالش	گوشه پشه باشه همیشه تیشه بیشه واشر هاشم هواشناسي آشنا	شرافت شکارچي شکنجه شہامت	شکار شتاب شنا شدت شکاف شنل شکم شلنگ شکر شیدا شرکت شیطان شیپور شکست شناخت	شن شعر شکل شمر

ش	ش	ش	ش	ش
شش	کشف	کفش	کشتي	وحشي
شپش	کشك	بخش	بشكه	منشي
شيشه	اشك	فحش	رشته	نقشه
فشقه	مشك	نقش	باشنه	وحشت
كشمش	خشك	عیش	تشنه	خورشيد
شمش	زرشك	فرش	لشكر	همشيره
شمشير	گنجشك	ترش	هشتاد	ظرفشويي
شمشاد	مشق	دبش	وشگون	همشاگردی
شيشليک	عشق	وحش	گوشكوب	ورشكسته
	پشم	بخش	مشكل	منشور
	خشم	رخش	مشهد	
	چشم	عرش	کشور	
	حشن		باشگاه	
	داشت		بشقاب	
	کاشت		بيشتر	
	پشت		دشمن	
	درشت		هشت پا	
	انگشت		زایشگاه	
	گوشت		فرشته	
	دشت		برشته	
	گشت		گوشواره	
	طشت		فروشگاه	
	رشت			
	گذشت			
	زشت			

## جملات ش

لاکپشت من پیر است.

پاییز فصل قشنگی است.

شانه شیرین پیش شیوا هست.

شایان شکلات شیوا را خورد.

شلوار شهرام کثیف شد.

شاخه درخت شکست.

شاخه ی درخت شلیل شکست.

شاهین شاهنامه را خواند.

شیرین سرش را با شامپو شست.

شلوغی خیابان شیراز زیاد بود.

شرط قبولی در کنکور خوش شانسی هم میباشد.

در باغ وحش شیر دیدم.

شهین و شبینم دوشنبه به فروشگاه رفتند.

دیشب شام شنپسل خوردم.

داستان خرگوش باهوش را فراموش کردم.

شیشه ی ماشین نوشین شکست.

ماشین شهرام مشکی هست.

شیشه ی ماشین شکست.

شاهین سوار ماشین شهاب شد.

## داستان کوتاه با همخوان ش

تابستان بابا ما را به رشت برد، ما يك روز در راه بودیم و روز سه شنبه به رشت رسیدیم، رشت شهر خیلی خوشگلي است، رشت آبشار داشت، بابا آبشار را دید و ایستاد، آبشار زیبا و دیدنی است، من و برادرم نزد بابا نشستیم و سه موش زیبا دیدیم، ما در ماشین نشستیم و بابا تو ماشین به ما نوشابه داد و ما خوردیم، وقتی که ما به رشت رسیدیم پیش دوست بابا رفتیم، دوست بابا در رشت زندگی میکند، او يك ابریشم داشت و ابریشمش را به ما نشان داد، ابریشم دوست بابا خیلی نرم بود و من خیلی دوستش داشتم.

همخوان ژ

ژ	ژا	ژا	ژا	ژا
مونتاژ آوانتاژ لژ تیراژ پاتیناژ ولتاژ	گاراژ شופاژ آلیاژ پلاژ ویراژ کورتاژ	ژانویه ژاندارمري ژولیده ژاپتي ژوئیه ژولیده ژولیت	ژاله ژاکت ژاندارم ژاندارك ژورنال ژاپن ژاکلین ژوئن ژکوند	

ژ	ژ	ژ	ژ	ژ
دژ نروژ لژ بژ	مژه ویژه منیژه واژه واژگان آژیر ماژیک پروژکتور رژیم	ژلاتین ژیمناستیک ژنرال ژنتیک ژینوس	ژله ژرسه ژیان ژیگون	ژست ژن ژرف

ژ	ژ	ژ	ژ	ژ
ژرژت ژرژ	لارژ پتي مانژ دشارژ فالانژ		مژده مژگان واژگون اژدر کژدم پژواک دژبان پژمان اژدر دژخیم	اورژانس آرژانتین بورژوا بورژوازي



## جملات ژ

ژاله، شوفاز را روشن کرد.

ژاکلین به زبان ژاپنی حرف می زند.

ژاله ورزش ژیمناستیک را دوست دارد.

ماشین منیژه ژیان است.

ژاله ژاکت خرید.

ژاله به ژاپن رفت.

بیژن در گاراژ کار می کند.

ژاله رژیم گرفته.

منیژه و ژاله به مدرسه می روند.

رنگ ماشین ژاله بژ است.

## داستان کوتاه با همخوان ژ

پدر ژیلا ورزش کار است، او در ژاپن در مسابقه ی ژیمناستیک شرکت کرده بود، پدر از ژاپن به آن ها تلفن زد و گفت:مژده من قهرمان شدم،وقتی پدر از ژاپن برگشت ژیلا و مادرش برای او گل و شیرینی خریدند. ماشین را از گاراژ بیرون آوردند و به فرودگاه رفتند، آن ها از دیدن يك دیگر شاد شدند. وقتی پدر را دیدند پدر کمی چاق شده بود و باید رژیم می گرفت تا بتواند در مسابقه شرکت کند.

همخوان ف

ف	فا	فا	فا	فا
ناف	وفا	فالوده	فاطي	فال
صاف	صفا	فاطمه	فاميل	فاش
لجاف	جفا	فاتحه	فانوس	فاز
غلاف	قفا	فاصله	فائق	فارس
صحاف	شفا	فاجعه	فارغ	فاو
صراف	وفات	فايده	فاسد	
قاف	توفان	فاضلاب	فاعل	
كاف	شوفاز	فانتزي	فاقد	
شكاف	وفادار	فاستوني	فارسي	
اشكاف	مخلفات		فابريك	
	كفايت		فاكتور	
	تفاوت		فالگير	
	تفاله		فاتح	
	سفارت		فارغ	
	كفايت			

ف	فو	فو	فو	فو
اوف	رفوزه	فتوحات	فولاد	فوت
		فرودگاه	فلوت	
		فروشگاه	فضول	
			فروش	
			فرود	
			فوتبال	
			فروخت	

فَ	فَ	فَ	فَ	فَ
فن فك فرق فصل فرش فلس فهم فرض فرط فسخ فقر فتح فتق فجر فرد فرع	فنا فضا فئر فقر فقير فرار فلج فجيع فريب فقيه فلك فرعي فربه فتوي فضله فندك فرمان فرياد فرار فراش فرتوت فرسخ فعال فروند فرزند فرهنگ فرسنگ فرنگ	فدايي فراري فريضة فرانك فقره فراوان فراوش فراست فراهم فراغت فقرات فوايد فوران فرسوده فرنكي فرخنده فرمايش فرمودن فرضيه فرعيات فرمانبر فرماندار فراوشكار فرآورده فرانسوي فهيمه	فك نفر نفس قفس كافر نفهم آفت ظرافت موفق نياوفر نظافت كثافت آفت	ف كف صف علف كنف صدف مصرف هدف

فَ	فَ	فَ	فَ	فَ
فر فكر فرز فقه فيض فطر	فشار فساد فلان فلز فرجه فتنه فرقه فنجان فردوس فطرت فقدان فهرست فشنگ فلنگ	فرنبي فدرال فسقلي فطريه فيصله فسنجان فرشته فتنه گر فلاكت فصاحت	كفه وظيفه شكوفه ملافه قيافه زرافه مسافر منافق زعفران عاطفه	يوسف هاتف مصادف مصارف

ف	ف	ف	ف	ف
فلفل فیلسوف فرفره فشفشه فریفته کفاف عفاف شفاف خفیف پیف پاف	صفر کفر قفل دفن کفن مفت جفت گفت نفت مفت رفت بافت سفت	عفو نفیسن نفس حفظ کفش بنفش درفش نفخ وفق نفع دفع رفع نفی	سفره هفتاد جفتک هفت سین هفت تیر دفتر کفگیر نفرین غلغلی ظرفشویی نورافکن	سرفه کارفرما کلفت گوسفند منفجر گل فروشی دادفر آنفلوآنزا ظرفیت

## جملات ف

فاطمه فال قهوه میبیند.

فاطمه به زبان فارسی حرف میزند.

فرانک فامیل فاطمه است.

فرپور و فردخت فوتبال بازی میکنند.

فاطمه و فردخت فالوده خوردند.

فک فرنوش در می کند.

فرانک درسش را فراموش کرده.

فریبا در ماه فروردین در فرانسه به دنیا آمده.

فیروزه سر فرانک داد میزند.

## داستان کوتاه با همخوان ف

فرزاد برادر فرشاد است. فرزاد دفترش را از کیف درآورد، او از درس آدم برفی يك مرتبه نوشت، پس از آن بیرون رفت تا بازی کند و برادرش فرشاد را دید، که پفك در دست دارد.

او میدانست پفك مفید نیست و برای بدن فایده ندارد. پیش برادرش رفت و پفك را از او گرفت. فرشاد گریه کرد، فرزاد به او گفت: پفك برای بدن یان دارد، با من بیا تا يك فرفره ی زیبا درست کنی.

همخوان و

و	وا	وا	وا	وا
گا و نا و	هوا نوا شیوا دوا سوا بینوا جواب جوان لیوان یواش لواش نوار هوار سوار دیوار هواکش قواره مواظب ملوان فراوان نوازش بواسیر هواخوری هواشناسی صلوات	والده واقعہ واسہ وارونہ واخورده وابستہ واگذار وازلین واپسین والیبال واقع بین واقعیت واترپلو	واکسن وانیل واضح واعظ واشر واریس واریز وارد وارث واحد واجب واگن واژگون	وان وال واکس واز وام وای

و	و	و	و	و
	آورد		وضو	

و	و	و	و	و
			ورود	



و	و	و	و	و
	هاون هوس نود باور داور تولد موفق گوزن	وظیفه وسيله وديعه وفادار وصيت وسايل ورزيده ورشكسته ورپريده	وفا وبا وكيل وفات وطن وزير وخيم وحيد وسط ورم ورق وجب وعده وحشي ورزش وصلت وحشت	وزن وصل وقت وحي وهم

و	و	و	و	و
	گيوه ميوه بيوه قوه نوه كاوه ساوه مقاومت معاون	ولايت وزارت وراثت	وداع وشگون وجدان ولرم ولخرج ولگرد	ول ورد

وي	وي	وي	وي	و
	ويټامين	ويټره ويلا وينزيت ويران ويډا		قوي معنوي محتوي مولوي هويچ كوير طويله جويدن زاويه ساندويچ

و	و	و	و	و
حلوا قلوه قهوه جدول حيوان مسواك كشور كيوان پرواز فرونډ گوشواره گهواره مرواريد نانوايي پروانه	ناودان	عفو عضو حشو محو بدو لغو سهو سرو دلو جزو هجو نحو	و	وسواس وسوسه واق واق ولوله واويلا وزوز دوان دوان

## جملات و

ویدا برای مدرسه واکسن زد.  
وحید به مامانش وابسته است.  
شیوا والیبال بازی میکند.  
بابا برای وحید وام گرفت.  
وحید کفشش را واکس زد.  
وزن وحید زیاد است.  
سگ حیوان با وفایی است.  
کارخونه ویدا ورشکسته شد.  
وحید ورزش والیبال را خیلی دوست دارد.  
ویدا وقتی سگ رو دید وحشت کرد.

## داستان کوتاه با همخوان و

وحید کشاورز است، او در دماوند کشاورزی می کند و او سیب، توت، بادام و انار کاشته است، وحید می داند میوه ویتامین دارد. او نزدیک زمین یک دیوار بلند کشیده است تا دزد نتواند وارد زمینش شود، دیروز سه یا کریم روی دیوار نشسته بودند و آنان با دیدن زمین سرسبز آواز سر داده بودند.

همخوان خ

خ	خا	خا	خا	خا
آخ شاخ كاخ سوراخ سنگلاخ فراخ	بخار بخاري داروخانه مخابرات مخاطره نخاله سوخاري ميخواره	خاكشير خاك انداز خانواده خواستگاري خاطره	خاله خامه خانه خانم خاموش خواهر خواهش خالص خوابيد خاكي خارج خوابگاه	خال خام خاك خار خان خواب خواست خواند خاش

خ	خُ	خُ	خُ	خُ
مخ پاسخ	ناخوش ناخن مواخوري واخورده مي خورده	خرمالو خدا حافظي خوراكي خوردش	خدا خنك خفاش خودكار خودنويس خوشحال خورشيد خوردن خرما خوراك خورش خودش خفاش	خشك خورد خل خود خفت خوش خور

خ	خو	خو	خو	خو
كلوخ	بخون مي خونه قهوه خونه	خونريزي	خوشه خوبي خوندن خروج خروس	خوب خون خوك خورد

خ	خ	خ	خ	خ
نخ یخ ملخ	مخلفات مخدر مفخر	خیاطی خمیازه خریدن خربزه خبردار خنده دار	خسته خراب ختنه خطر خط کش خر گوش خفه خرچنگ خنده خرید خنجر خشن خشمگین خطا خمیر	خط خم خر خرج خضم خشم

	خ	خ	خ	خ
	شاخه	خجالت خسارت	خیل خیلی	خرس خنک خلط

خ	خی	خی	خی	خی
میخ سیخ بیخ مریخ	شوخی نخی بخیه وخیم ضخیم ذخیره	خیابان خویشاوند	خیار خیکی	خیس خویش خیط خیك

خ	خ	خ	خ	خ
خرخر	شخص	نفخ	تخمه	ولخرج
چخماخ	تخس	مسخ	مخصوص	لبخند
تختخواب	سرخس	طبخ	مخلوط	مرخص
رختخواب	اخذ	نرخ	يخچال	دوچرخه
خوش خوراك	بخش	تلخ	دختر	گلخانه
خوشخواب	بخش	سنخ	مخترع	كارخانه
خشخاش	رخت	چرخ	ساختمان	رودخانه
خلخال	دخل	بلخ	پختن	مسخره
	بخل		نخ نما	پرخور
	نخل			پرخرج
	زخم			آبخوري
	اخم			
	شخم			
	تخم			
	فخر			
	استخر			
	رخت			
	سخت			
	تخت			
	درخت			
	پخت			
	لخت			
	سوخت			
	دوخت			
	ريخت			
	باخت			
	نواخت			
	كرخت			

## جملات خ

خيار می خوام.

خرما میخوام.

اینجا خیسه.

خیابون پر از ماشینه.

پسر خوابه.

پسر خجالت می کشد.

خرس خیلی خپله.

شکلات خیلی خوشمزه است.

من خيار خوردم.

خونه خراب شد.

مامان من خیاطی بلده.

پسر خسته است.

مریم برای پسرش خط کش خرید.

خروس آواز میخونه..

## داستان کوتاه با همخوان خ

امروز مادر بزرگ با آرد و آب خمیر درست کرد، با خمیر و کره نان پخت، نان را با خامه و خرما برای پدر بزرگ برد، او کنار بخاری نشسته بود و اخبار گوش می کرد، امروز او سخت کار کرده بود و کمی خسته شده بود، او زمین را شخم زده بود و برای همین خیلی خسته بود و وقتی من رفتم و کنارش نشستم يك غصه خیلی قشنگ برام خوند.



همخوان ۵، ۵ ح

هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
	هلو	همایون حمیرا	هوچی هنر هتل هولناک هشیار حسین هما هدی	هل حوض هوش

ه/ح	هو	هـ	هـ	هـ
کوه نوح روح شکوه ستوه نستوه گروه	کاهو آهو باهوش بیهوش بیهوده		هلو هورا مجوم هوشیار هوری	هوش

حـ	خـ	خـ	حـ	خـ
حلوا همراه ممسر ممدام مرگز همگام	حمام حسن هفت سین حرام حصیر هویج حمد	هنوز همین ملال ملاک مدف مدر مچل	حیا همه هوا حسود هوس هفت تیر	حرف حلق هفت هشت هنگ مضم مرز هست هم

هـ	هـ	هـ	هـ	هـ
	ره به	نهنگ محل میهن دمن محرم راحت نصیحت محصل مهندس	حنجره همبازی همیاری همسایه هواشناس همه کاره همشاگردی هواپیما	همیشه میولا مزینه حلبی میجان مپروت حلزون هواکش همکلاس

ه/ج	م/ج	م/ج	م/ج	م/ج
مه	فاتحه	هدايت	حساب	حيف
له	سانحه	هزار پا	هزار	حرص
به	واحد	هنگامه	هرم	هل
فاتح	ظاهر	هندسه	هندي	هند
کره	ساحل	هندوانه	هديه	هي
	بهشت	هلي کوپتر	حيدر	
	ظا مربيان	هروئين	هیکل	
	کومستان		هيات	
			هکتار	
			هفده	
			هجرت	
			مجده	
			حيوان	

ج	هـ	هـ	هـ	هـ
مسيح	ما هي	شهين	هيزم	هيج
تسبيح	مسيحي	ما هيجه	هيجده	هيز
مليح	وحيد	لاميجان	هيج جا	هيس
قبيح	نا هيد	ما هيگير		
سفیه	مهين			
	محيط			

هـ/حـ	هـ/حـ	هـ/حـ	هـ/حـ	هـ/حـ
هدمد	مهد	فتح	وحشي	خوشحال
هله موله	سحر	مدح	را هرو	کيهان
راه آهن	شهر	فقه	شهلا	مشهد
قهقهه	قهر	طرح	قهوه	اسهال
چهچه	زهد	صلح	کهنه	مهربان
همهمه	ظهر	کنه	مهری	زحمتکش
هلهله	جهل	صبح	وحدت	
هول وحوش	اهل	وجه	وحشت	
هوار هوار	پهن	ذبح	زحمت	
هيا هو	رهن	قبح	بهر روز	
	لحن	شبه	بهنام	
	ذهن	سطح	بهمن	
	فهم	شرح	متهاب	
	رحم	محو	مهمان	
	سهم	نحو	محکم	
	تحت	زهد	محرم	
	بهت	عهد	محمود	
		بحث	قهوه اي	
		نجس	محبوبه	
		محض	گروهبان	
		فحش	گهواره	

## جملات ه، ح

حمید در حیاط بازی می کند.  
حمیده دختر حسودی است.  
آهو حیوان زیبایی است.  
بچه ها حاجی فیروز را خیلی دوست دارند.  
حافظ شاعر با حالی است.  
حسام فصل بهار را خیلی دوست دارد.  
هزارپا حیوان زشتی است.  
مامان حمیده همیشه با حمیده بازی می کند.  
حمید و حمیده خواهر، برادر هستند.

## داستان کوتاه با همخوان ه، ح

ماه مهر بود و مدرسه ها تازه باز شده بودند و مدی مدرسه خانم بهرامی دانش آموزان را به سمت کلاسهایشان راهنمایی می کرد، زهرا زهره دوست خود مهری را دیدند که تتنها گوشه ای ایستاده بود، او هنوز کلاسش را پیدا نکرده بود و نمیدانست باید کدوم کلاس برود، زهرا و زهره این دو دوست مهربان پیش او رفتند تا سه نفری به کلاس بروند، وقتی مهری آنها را از دور دید، با شادی خندید، و یکی از بهترین روزهای مدرسه اش شد.

همخوان چ

چ	چا	چا	چا	چا
قاج ماچ	قاجاق مچاله بیچاره آچار ناچار	چاقالو چغاله چهارراه چهارزانو چارپایه چارخونه	چایی چانه چاله چادر چهار چاخان چارپا چاقی چاقو	چاق چاپ چاک چاشت چارت چای چاه چاد

چ	چـ	چـ	چـ	چـ
مچ		چغندر	چماق چلاق	چرت چون

چ	چو	چو	چو	چو
قوج نوج کوج پوج بلوج	کوچولو	چوب پنبه	چوپان چروک چونه چوبی	چوب

چ	چـ	چـ	چـ	چـ
	کوچک کچل لچک مچل دوچرخه	چمدان	چمن چکش چنگال	چپ چرخ چرم چرب چسب چنگ چتر چند

چ	چ	چ	چ	چ
	بچه قاليجه كلوچه ماهيچه آلوچه منوچهر قطره چكان	چراگاه چلوکباب چطوري چشمک زن	چراغ چنار چشمه چشمک چرا چهل چطور	چک چخ چرک چشم

چ	چ	چ	چ	چ
هيچ پيچ سوئيچ ساندويچ	کاجي هوچي هيچي آلاچيقي	چينه دان چيره دست چيت سازي	چيني چيد چيره	چيز چين چيت چي

چ	چ	چ	چ	چ
		چهچهه چاله چوله پيچ پيچي چپ چپ چهارچوبه چهل و چهار پيچاپيچ	پارچ قارچ کرج پرچ	باغچه بقچه بيلچه پارچه بستجي تريچه کرجک يخچال پرچم مورچه غنچه قيچي پارچين دارچين زردچوبه

## جملات چ

بچه با چنگال غذا خورد.  
بچه با چنگال در ظرف چینی غذا خورد.  
کلوچه و آلوچه و پارچ آب را گذاشتم توی یخچال.  
چاقو و چنگال روی میز چوبیه.  
جایی دارچین را توی لیوان چینی ریختم.  
بچه روی چمن رفت و گلها را چید.  
حسن کچل با قیچی چمن را چید.  
چرخ ماشین پنچر شد.  
مچ دست پسر کوچولو با چاقو برید.  
چشم بچه لوچ است.  
مامان چادرش را در چمدان گذاشت.  
چرا دوست چاق تو نیامد.  
بچه باچاقو سیب را برید.  
چوپان گوسفندانش را گم کرد چون راه را اشتباه رفتند.  
چرا یخچال خاموش شد؟  
چینی روی میز چوبی چی شد؟  
مامان با قیچی پارچه را چید.  
منوچهر کچل شد.  
با چسب دوچرخه را چسباندم.  
چراغ چشمک زن چهارراه را دیدم.  
منوچهر چلوکباب را با دارچین خورد.  
بیلچه ی منوچهر در باغچه مانده است.  
خرچنگ چنگهای تیزی دارد.



چرا چلو کباب چرب خوردی؟  
دو چرخه ی بچه کوچولو خراب شد.  
چتر سوراخ شد آب چکه کرد.  
بچه کوچولو کلوچه خورد.  
بچه کوچولو توی کوچه رفت.  
چشم پسر منوچهر چپ است.  
من ساندویچ کوچک میخواهم.  
چرخ دو چرخه پنچر شد.  
هیچی توی یخچال نیست.

## داستان کوتاه با همخوان چ

من در حیاط بازی می کردم و مادر هم چند گل زیبا چید و گلها را در گلدان کوچکی جا داد و کنار پنجره برد، پدر با پیچ و آچار دو چرخه-ی برادر کوچولو را درست می کرد و برادر بزرگم هم پارچه ای زیبا را با چسب روی چوب می چسباند، تا یک جا چاقویی برای مادرم درست کند، من در حیاط داشتم بازی می کردم که زنگ در شنیده شد و مادر چادرش را برداشت و سرش کرد و رفت تا در را باز کند، برادر پدرم بود که از سفر برگشته بود و یک چکمه خیلی خوشگل و مشکی رنگ برای من آورده بود، مادرم تعارف کرد و عمو اومد تو خونه من برایش یک چایی ریختم و بردم برایش و رفتم پیشش نشستم تا برایم از سفرش تعریف کند.

همخوان ج

ج	جا	جا	جا	جا
کاج باج خراج حراج سراج حلاج علاج تاج احتیاج اسفناج ابتهاج آماج ارج	کجا بجا بیجا هجا شجاع نجات خجالت بیجان لاهیجان مناجات مجازات مجاور مجالس رجایی انفجار اجاره نجابت اجابت مجاری آغا جاری مجاهد شجاعت	جایزه جانور جانماز جاذبه جالباسی	جادو جان جارو جانباز جاری جانی جامی جاندار جاهل جانب جایگاه جادار جالب	جا جام جان جاه

ج	جـ	جـ	جـ	جـ
موج اوج	یجو آجر	جداگانه جدایی	جدا جمعه جفتک جولان	جو جغد جفت جرم جست جوك

ج	جو	جو	جو	جو
خروج عروج	هجوم بیجون		جوراب جنوب	جوش خوب جون

جـ	جـ	جـ	جـ	جـ
جمع جك چشن جنگ جهل جذب	جلال جواب جوان جعبه جنگل جدول جفا جزا	جرائم جزیره جویدن جهانگیر جوانمرد جوانه	لجن رجب مجسمه رجز هاجر	کج لج فلج کرج

جـ	جـ	جـ	جـ	جـ
جن جلد جر جسم	جگر جلدي جدال	جزغاله جن زده جنازه	گوجه معالجه شیرجه درجه نتیجه واجب نجس منفجر مراجعة	

جـ	جـ	جـ	جـ	جـ
جیب جیب جیغ جینز			حاجی مجید حاجی فیروز	هویج

جـ	جـ	جـ	جـ	جـ
نسج دنچ کنج ارج برج گنج رنج برنج ترنج درجه خر	آجر زجر سجع مجد هجو عجز وجه حجم وجد حجب	سجاق زنحیر مرجان مسجد فنجان بدجنس گنجشک حنجره پنجره معجزه بادمجان	وجدان مجده هجرت گیجگاه مجلس کنجکاو لجبازي مجتبي	جوجه جيك جيك جفجغه هاج وواج هرج ومرج جنگال جوجه تیغی جاروجنگال جیغ جیغو لجاجت

## جملات ج

جواد سوپ جو پخت.

من جشن تولد گرفتم.

روی دست جهانگیر آب جوش ریخت.

خونه جواد در کرج است.

جلال آدم جوانمردی است.

مجید جیغ کشید.

جلال جوک گفت.

جیپ، مجید منفجر شد.

جاسم، فلج شد.

جوجه در جهان زیاد است.

## داستان کوتاه با همخوان ج

دیروز جواد از مادرش اجازه گرفت تا به دیدن دوستش جمشید برود، مادرش به او اجازه داد. دیروز مادر جواد 3 تا جوجه‌ی قشنگ خریده بود و جوجه‌ها را به جواد داد تا برای دوستش ببرد. اسم دوست جواد جمشید بود و خانه‌ی آنها در جماران است، در خانه‌ی او پنج درخت بلند کاج وجود دارد، وقتی جواد به خانه‌ی دوستش می‌رفت، کنار جوی آب، خروسی با تاج قرمز پیدا کرد، آن را به پیش جمشید برد، و جمشید به جواد گفت: این جانور کجا بود؟ آقا مجید سه روز پیش خروشش را گم کرده بود، آنان خروس را پیش آقا مجید بردند و یک جایزه گرفتند.

همخوان ر

ر	را	را	را	را
بار	هورا	رادیو	راحت	راه
مار	تراش	راننده	راکت	ران
کار	ویران	راه آهن	راسو	رام
دار	حراج	راه پله	راضی	راز
هار	حرام	راهنما	راجع	راست
غار	جوراب	راهپیمایی	راهزن	راد
عار	گاراژ	رانندگی		
خیار	گراز	راحت طلبی		
دیوار	عراق	راهسازی		
سیگار	سوراخ			
شکار	دراز			
سوار	چراغ			
کنار	خراب			
فشار	مخابرات			
بازار	باران			
ناهار	ترازو			
نوار	کرایه			
بیمار	قراضه			
بیکار	وراثت			
بیدار	ظرافت			
بهار	مراتب			
بخار	فرانک			
نجار	فراوان			
قطار	نگران			
شلوار	ناراحت			
خودکار	زعفران			
سوسمار	گرانبها			

ر	ر	ر	ر	ر
کولر	پاره	رساله	رفاه	رند
نادر	گیره	رفاقت	رکاب	ریل
ناصر	غوره	رسیدگی	رشته	
باقر	گره		رشوه	
قاطر	بره		رفیق	
خر	کره		رسید	
مبصر	اره		رضا	
مسافر	دره		رضوان	
منفجر	جزیره		رنو	
منتظر	ذخیره			
هلی کوپتر	دایره			
	ستاره			
	بهاره			
	قواره			
	محاصره			
	حنجره			
	گهواره			
	پنجره			
	منظره			
	مسخره			
	فواره			
	گوشواره			
	قطره چکان			
	ذره بین			
	داره			
	برنج			
	مخترع			



ر	ر	ر	ر	ر
دختر	ورم	رختخواب	رها	رد
کارگر	ورق	رختشویی	رگبار	رعد
کشور	زیرک	روابط	رهبر	رگ
گفتار	هرم	رقصیدن	رسول	رنگ
بیشتر	هرس	رنگین کمان	رئیس	رحم
نیلوفر	زرنک		ردیف	رسم
پسر	صورت		رشید	رزم
در	صورتی		رحم	رخت
سر	درخت		رفیق	رشت
نر	زورکی		رقیق	رذل
کر	درجه		رنده	رهن
تر	کرچ		رحمان	
لاغر	مربا		رحم	
جگر	وزارت		رفتار	
شکر	ضربان			
پر	زیارت			
پدر	مبارک			
خطر	حرم			
داور	مرتب			
مادر	مربع			
کافر	پرنده			
کمر	معذرت			
قر	نسترن			
نفر	مهربان			
نوکر	ذرت			
بشر	محرم			
باور				

ر	رو	رو	رو	رو
دور	جارو	رفوزه	روزه	روز
تور	یارو	روحیه	روده	رو
شور	ورود	رومیزی	روباه	رود
زور	بیرون	روتختی	روپوش	روح
کور	غروب	روبالشی	روستا	روم
نور	عروس	رطوبت		
دور	خروس	رودخانه		
تنور	فروش	روزنامه		
ساطور	نوروز	روستایی		
بلور زنبور	وارونه			
شیپور	فیروزه			
کنکور	هیروت			
عبور	گروه			
غیور	فروشگاه			
صبور	فرودگاه			
قطور	داروخانه			
	حاجی فیروز			



ر	ر	ر	ر	ر
	کارخانه	قرمز	گریه	فر
	زرگر	کارمند	شریت	نیمروز
	خرگوش	مارمولک	سرباز	همراه
	ورزش	شیرجه	دوربین	کامران
	کارگاه	پرده	قربان	قطره
	هرگز	زردآلو	خربزه	کتري
	نارگیل	مردم	قورباغه	باطري
	زیرپوش	خورده	گریه	مهره
	خورشید	نردبان	دریا	بهروز
	پروانه	مردن	فریاد	نقره
	مرجان	دوربین	مریم	هجرت
	مرغابی	همشاگردی	گردو	میکروب
	کارنامه	مورچه	گردن	کبریت
	ارزش	پرچم	گردش	قبرستان
	زمین لرزه	زردچوبه	ترسو	نفرین
		سرکه	مرسی	نسرین
		قرتی	خرما	حمیرا
		پرتقال	ترمه	مدرسه
		مرخص	گرمک	مزرعه
		دوچرخه		سفره

ر	ر	ر	ر	ر
کرم	عرض	چرك	حرب	ابر
نرم	درز	سیرك	غرب	فیبر
جرم	قرض	ترك	چرت	جبر
گرم	مور	شرك	پرت	زبر
شرم	لرز	پارك	سرب	صبر
قرن	فرش	خارك	ضرب	قبر
درج	ترش	گرگ	سرد	گبر
خرج	نرخ	مرگ	گرم	ببر
پارچ	چرخ	برگ	گرد	ستبر
کرج	سرخ	ارگ	ترد	هزبر
کارت	طرح	گرگ	مرد	کبر
شرط	شرح	مرغ	آرد	غیر
برق		صرع	درد	دیر
مرغ		شرع	زرد	سیر
غرق		برف	برد	لیتر
فرق		حرف	سپرد	عطر
جرز		صرف	خورد	قطر
پرز		عرف	فشرد	خطر
چهر		سرو		سطر
ظهر		ترس		چتر
عمر		حرص		شكر
تمر		بورس		صدر
اجر		قرض		پودر
زجر		فارس		قدر
		درس		مكر
		ارث		بكر
		خرس		ذكر
		بپرس		فقر
		پارس		شعر
				چهر
				ظهر
				عمر
				تمذر
				اجر
				زجر

ر	ر	ر	ر	ر
		خرخر گیرودار قارقار کاردار باربر باردار مکرر تکرار فراری قرارداد	کارفرما کارگر کارگردان مقرر مقررات ورپریده روروك راه راه شر وشور شرارت اشرار پاره وپوره خرت وپرت سرسره روبراه پزیزوز گیر ودار قاروقور خرخر گیر ودار	روبرو رنگارنگ فرار راهرو قرار غرغر برادر برابر غاروغور ضرر مروارید مرمر هرج وهرج ضروری ضرورت کرکره فرفره قرقره جیرجیرک قره قورت

## جملات ر

رحیم و رامین با هم رفیق هستند.

رشید و رحمان به کرج رفتند.

نسترن دختر مهربانی است.

رسول برای مادرش مربا خرید.

رسول و رحیم خانه را رنگ کردند.

رضا رفیق رسول است.

رعنا از پنجره بیرون را تماشا می کند.

رشید در جنگل روباه را دید.

رحمان نمره ریاضیش 20 شد.

## داستان کوتاه با همخوان ر

هوا سرد بود و برادرم و مادرم با همدیگر رفتند بیرون تا خرید کنند من تو خونه نشسته بودم و دیدم برادرم اومد خونه حالش خیلی بد بود چون تو هوای سرد کاپشن تنش نکرده بود برای همین سرما خورده بود، برادرم همش سر درد داشت، مادرم خیلی دلش سوخت برای برادرم برای همین بردش دکتر و دکترم بهش قرص داد تا خوب بشه.

همخوان م

ما	ما	ما	ما	م
ماه	ماهی	مالیات	هما	شام
مار	ماسه	ماهیچه	نماز	بام
ماچ	ماشین	ماسوره	بیمار	حرام
مال	مالش	ماهیگیر	دماغ	سلام
ماش	مالك	ماهیتابه	داماد	غلام
ماست	مانتو	مایعات	سماق	بادام
	مار	ماکارونی	زمان	بهنام
		ماشالله	همایون	قیام
		مازندان	کمال	نیام
			زایمان	آرام
			تماشا	هنگام
			ساختمان	
			ظالمانه	
			آماده	
			آمار	
			ایمان	

مء	مء	مء	مء	مء
مد	مژده	مژده	مژده	محصل
مخ	محیط	مرد	مخ	متکا
موز	مدیر	معتاد	موز	مچاله
مو	مدل	مرخص	مو	مبارک
مچ	مغول	مبصر	مچ	معادن
موج	مفید	مشکل	موج	مواظب
مفت	موتور	مفلس	مفت	مسافر
مشت	معاف	مبهم	مشت	مثلث
مبل	موضوع	منحل	مبل	محافظ
مرد	مهره	مهلك	مرد	مخدر
مزد	منشي	مفسد	مزد	



م	م	م	م	م
	دم سم خانم گندم مردم قم	کمد زمرده زمخت آمل آمرزیده	مجتبی منفجر مجتبی مروارید مختصر مختلف معتبر منزجر منتشر ملتهب ملتفت مخترع منتظر مستأجر مهندس مسلسل موثر	مشابه مصیبت مفصل موقت موظف مناجات مناسب مکعب مقلد معلق مقدس مقابل مقصر ملاقات منظم موفق معطر معطل مزاحم مراقب مرغابی معجزه

م	م	م	م	م
	مزاحم منظم ضمیمه قمقمه زمره محکوم منعم مأمور عمامه امام	مجموعه مردمک ماملوک مطمئن مستخدم مسلمان مجسمه مقدمه معامله محاکمه مقاومت حمام مستقیم	ممتاز مسموم معلوم ممکن معصومه معمار معمول مصدوم محروم معما معلم محرم	موم مامان محکم مهمان مومن مقام مردم محمود مرمر مریم مظلوم

م	مو	مو	مو	مو
باطوم خرطوم مردم کدوم	عمو لیمو بیمو خاموش فراشوش	موسیقی موزائیک	موزه موذی موشک موسیر مورچه . موزیک	مو موش مور

م	م	م	م	م
غم	کمر	ملاقه	مکه	من
نم	نمد	مسیحي	مزه	مرد
کم	نمک	منیژه	مهین	مشق
شکم	چمن	مثانه	محل	مکث
ورم	نامرد	ملکه	ملخ	مغز
قلم	قیامت	مقاله	مریض	مرگ
قسم	قامت	ملوان	مگس	مهد
قدم		معابر	مرو	مست
		محبوبه	مصون	مکر
		مزرعه	مکان	منع
		مدرسه	مخفی	
		مسأله	معنی	
		مسخره	منفی	
		مصنوعي	مقطع	
		مخمصه	مخلوط	
		منظره	منزل	
		معذرت	مهتاب	
		مصلحت	مرجان	
		مشورت	مسعود	
		معرفت	مخصوص	
			مشهد	
			مجلس	
			معدن	
			معروف	
			مغرور	
			مشهور	
			مدینه	
			مغازه	
			ملافه	

م	م	م	م	م
هاشم	نامه	مکیدن	معهده	مس
ناظم	بیمه	مهربان	مداد	مصر
کاظم	نیمه	مغناطیس	مریخ	مهر
قاسم	خامه		مرسي	میل
قایم	همه		منها	
	فاطمه		میدان	
	کارنامه		منقار	
	قابلمه		مسواک	
	همدان		مقیاس	
	چمدان			
	حمیرا			
	همه روزه			
	کامل			

م	می	می	می	می
بیم	قمی	میکروسکوپ	مینو	میخ
نیم	قلمی		مینا	میز
نسیم	فامیل		میوه	مین
قدیم	تمیز		میان	میش
بی سیم	همین		میله	
سیم	زمین		میکرب	
تیم	خمیر		میرزا	
	کامیون		میخچه	
	همیشه			
	زمین لرزه			

م	م	م	م	م
		نرم	نیمرو	قیمه
		جرم	شامپو	قرمه
		گرم	جمعه	خرما
		دیم	جمله	لقمه
		گیم	ثمره	کارمند
			نمره	کشمش
			کامران	فرمان
			نیمکت	نعمت
			نمناک	بهمن
			غمگین	قرمز
			همکار	قسمت
			همدم	زحمت
			همراه	هورمون
			همسر	هنرمند
			هم سن	هواپیما
			همدست	کارفرما
			همسایه	گرمک
			همبازی	
			همشیره	
			تلمبه	
			قلمدوش	
			بادمجان	
			همکلاس	
			مردمبیل	
			همشاگردی	

## جملات م

مازیار محمود را ماچ کرد.

محمود از برادرش مراقبت کرد.

محسن با ماشین به مازندران رفت.

مریم برای خودش یک مانتو خرید.

مریم با کمک محمد خانه را مرتب کرد.

مریم به مازندران رفت و ماهیگیری کرد.

من درسم را فراموش کردم.

محمد از مرگ میترسد.

شکم محمود درد گرفت.

## داستان کوتاه با همخوان م

من و مادرم با یکدیگر به خرید رفتیم و من به مادرم گفتم می خواهم برای خودم یک مانتو بخرم ولی مادرم گفت: امروز نمیشه فردا می آییم و می خریم، من ناراحت شدم و شروع کردم به غر زدن، مادرم وقتی دید دارم گریه می کنم گفت: باشه اشکال نداره بریم یه مانتو برات بخرم، من وارد مغازه شدم و یه مانتو رو دیدم که خیلی خوشگل بود و منم خیلی دوستش داشتم ولی مامان بهم گفت: که این قشنگ نیست اینی که من میگم بپوش ولی چون من دوست نداشتم نپوشیدم و برای همین مامانم ناراحت شد و آخرش راضی شد اونیکه من دوست دارم بخرم.

همخوان ن

ن	نا	نا	نا	نا
مامان	شنا	ناقلا	نامه	نام
کاشان	فنا	نانوا	ناله	نای
کمان	بینا	ناحیه	ناشی	ناف
باران	بنا	نابغه	ناظم	ناز
لیوان	گناه	نازبالش	نازک	نار
زبان	مینا	ناراحت	نادر	
زیان	کنار	ناوارد	ناهار	
ژیان	قنات	ناقابل	نابود	
طوفان	کاناپه	ناپذیر	ناخوش	
چوپان	قناری	نابالغ	ناصر	
سوهان	منافق	ناامید	ناکس	
ساسان	مناطق	نامعلوم	ناچار	
مرجان	مناجات	نامفهوم	نایاب	
مژگان	انار	نامحدود	نایاب	
میدان	کانال	ناپایدار	ناکام	
میدان	طناب	نامحرم	ناموس	
مهمان	زناشویی	ناپایدار	ناقوس	
کامران	قناد	نامرئی	ناقص	
کیوان		نامساوی	ناظر	
کیهان		ناسازگار	ناچیز	
فرمان		نامگذاری	ناشتا	
بادبان		نامموار	ناودان	
قرآن		ناخودآگاه	نایلون	
حیوان		نامشخص	نامدار	
داستان		ناموفق	نامرد	
ملوان				
مبلمان				
کاپیتان				
فراوان				

نُ	نُ	نُ	نُ	ن
نقل نو نوڪ	نوحه نوبت نوڪر نخود نوزاد نوروز نخاع نمره نقره نقطه نکته ندرت	نبوت نوبتي	خانم	بالن بالڪن تلفن ميكروفن تريبون نڪن

نو	نو	نو	ن	ن
نور نوش نوح	نوزده نوشين نفوذ	نوشابه زانو مينو بانو جنوب هنوز فانوس قانون تنور	ن خون بيرون صابون زبون ميمون وشگون	ن كاميون حلزون همايون بارون

نَـ	نَـ	نَـ	نَـ	نَـ
نم	نمک	نهایي	نرو	ن
نخ	نمر	نهایت	نبات	تن
نر	بینوا	نتیجه	نمک	زن
نفت	بی نمک	نصیحت	نغز	من
نظم	بادکنک	نوازش	نمد	میهن
نرم	منظم	نمایش	نماز	بودن
نذر	فرانک	نعلبکی	نسیم	بزن
نحس		نقاشي	نفس	لگن
نقبض		نقاله	نور	حسن
نقش		نشریه	نوار	لادن
نهر		نوارچسب	نجس	چمن
نقد		نمایشگاه	نحال	دهن
نفع		نوازنده	نمور	سوسن
نقص			نظر	گردن
نعل			نخور	واکسن
			نظیر	دشمن
			نرده	مکیدن
			نقشه	بریدن
			نغمه	کرگدن
			نعنا	بادبزن
			نعره	دامن
			نمناک	بهمن
			نزدیک	
			نسرین	
			نرگس	
			نچار	
			نبرد	
			نفهم	

نِـ	نِـ	نِـ	نِـ	نِـ
نیم	بیني	نیلوفر	نیکو	این
نیش	سیني	نیمکره	نیمه	مین
نیز	فرني	نیایش	نیاز	فین
نیک	سلماني	نیم وجبي	نیمروز	میهن
نیست	ماکاروني	نیم دایره	نیمکت	ماشین
	مکانیکی		نیمرخ	کابین
	لبنیات		نیت	نگین
	پنیر		نیرو	نوشین
	منیژه			هفت سین
				بشین
				زمین
				پایین
				همین
				ثمین
				غمگین
				دوربین
				سنگین
				ذره بین
				ویتامین
				نوین



نـ	نـ	نـ	نـ	نـ
نـ مؤمن معاون مطمئن	لانـ خانـ دانـ چانـ شانـ سينـ صبحانـ هزينـ مدينـ بيگانـ بوزينـ بهانـ گلخانـ گردنـ کارخانـ معاینـ داروخانـ ظالمانـ تونل	نسيـ نمودار نظافت نیشکر نیشابور نشاسته نشسته	نگاه نقاب نژاد نجات نمو نشاط نیرو نعمت نيزار نقرس نفرت نکبت نیرنگ	نرخ ني نصف

ن	ن	ن	ن	ن
نان	جنب	بين	زنده	كهنه
نادان	منع	عين	رنده	عينك
نهان	گنج	وين	مانتو	لعت
فندر	رنج	حين	كندو	هولناك
ني ني	برنج	خمين	غنچه	بهنام
ننه	ترنج	قرن	گنده	گرسنه
نانوا	پنج	متن	هندي	مصنوعي
نفرين	سنج	ركن	زنجيره	كارنامه
نشانه	كنج	شان	گندم	
ناتني	منع	دفن	جنگل	
نابينا	صنف	حسن	منقار	
نگران	عنف	وزن	منزل	
ناگهان	شانس	جشن	كنتور	
ناشناس	انس	رهن	كنكور	
ناتوان	طنز	حزن	فندق	
نگهبان	سنج	پهن	فندك	
نانوايي	كنه	ذهن	قنداق	
نردبان	قند	امن	برنده	
نسترن	چند	ضمن	حنجره	
فنجان	كمند	يمن	زندگي	
نمناك	بلند	بطن	منظره	
بنزين	باند	طعن	مهندس	
قندان	هند	لعن	كلانتر	
هنرمند		كفن	منتظر	
نسرین		صحن	گنجشك	
نایلون		لحن	كنسرو	
ناودان			گرانبيها	
زدان				
دندان				
فسنجان				
نورافكن				
نهنگ				
نارنگي				
نارنجك				
نفتالين				
نيرومند				
ناپسند				
ناشنوا				
نوجوان				
نامناسب				
نماينده				
ناخن				
راننده				

نگ	نگ	نگ	نگ	نگ
رینگ دینگ	چنگال زنگوله	پلنگ فشنگ بنگ چنگ نهنگ آونگ تفنگ خدانگ سنگین	لنگ گنگ تنگ جنگ زنگ هنگ کلنگ جنگ تنگ زرنگ رنگ شلنگ قشنگ	جهانگیر کانگورو

## جملات ن

ناصر نوشابه خیلی دوست دارد.

نام پدر من ناصر است.

ناهید تو خونه نیست.

زنبور نیما را نیش زد.

پر پرنده ها نرم است.

نیوشا دختر نازنازی است.

ناصر از روی نت نی میزند.

از آسمان نم نم باران می بارد.

نیما با پونز تابلو را نصب می کند.

## داستان کوتاه با همخوان ن

آن مرد سامان نام دارد، سامان یک دوست دارد که نامش ساسان است و آنان در آبادان زندگی می کنند، این 2 تا دوست در آبادان یک انبار دارند که د این انبار انار، آرد و نان دارند و خود ساسان انار چون خیلی دوست دارد به همین دلیل در انبارشون انار هم دارند و انار میوه ای قرمز و خوشمزه و شیرین است و خیلی از بچه ها دوست دارند.

همخوان ل



ل	ل	ل	ل	ل
پول گول غول رسول فضول آمپول کپسول قبول	زالو گلو هلو آلو زرد آلو زیلو کوچولو فلوت بلوغ شلوغ بلوز کلوجه بلوط فالوده		لوبیا لواستر لونه	لوس لوچ

ل	ل	ل	ل	ل
عسل کچل محل بغل جدول جنگل معطل مفصل مختل عمل	ملخ کلم فلج بلد قلم شلنگ علف بلند ولرم قلمی حلبی مولوی صلوات ملوان حلزون خجالت قلم مو مارمولک قلمدوش مثلث مخلفات	لبنیات	لبه لیه لشه لگن لجن لواش لعنت لچک لگد لشکر لبخند لجبازی لرزید	لب لم لش لج لرز لنگ

ل	ل	ل	ل	ل
دل گل هتل تونل ساحل مدل قاتل مشکل خوشگل منزل معدل محصل	لجاجة	میله توله چاله فیله باله ناله طویله گوساله زباله حامله وسیله معامله فاصله چغاله فتیله مسأله قولنج طالبی والده ظالم معالجه مطالعه تلفن بالش قالب کولر	لباس لجام	له لنگ

ل	لی	لی	لی	لی
بیل فیل گوریل زگیل سبیل فامیل زنبیل نارگیل تحصیل تحمیل	قالی باقالی صندلی فسقلی محلی کلید بلیط قالیچه وازلین هلی کوپتر		لیمو لیوان لیدا	لیف لینز لیس



ل	ل	ل	ل	ل
جلب	بخل	ميل	دلمه	حمله
غلت	نخل	سيل	حلوا	قبله
جلد	جهل	ريل	بيلچه	شهلا
ملك	اهل	طبل	قلوه	وصلت
خلق	حمل	كابل	پالتو	مخلوط
ضلع		دوبل	قالپاق	مجلس
تلخ		سطل	هولناك	مظلوم
دلو		قتل	كلفت	كتلت
ثلث		عدل	كالباس	نايلون
زلف		شكل	فيلسوف	قابلمه
صلح		عقل	بالكن	زمين لرزه
ظلم		نقل	قليون	
خلع		ثقل	شلوار	
خلط		نعل	شلغم	
فلس		جعل	ولگرد	
جلف		قفل	ولخرج	
علم		فصل	مسلمان	
سلب		مثل	بابلسر	
طلق		غل	مسلماني	
حلق		فضل	زولبيا	
قلع		بذل	گلخانه	
بلع		عزل	نلبكي	
پلك		دخل		

ل	ل
واليبال	قلقلي
مسلسل	لاله
زلزله	ليلي
زالزالك	لولا
قزل آلا	لي لي
مجلل	لال
ملول	بلال
قلقلك	بلبل
	لابلا
	آلبالو
	حلال
	هله هله
	لك لك
	جلال
	ذليل
	خليل
	جليل
	قلقل
	فلفل
	گلوله

## جملات ل

لیلا دختر لوسی است.

مامان لیدا لوبیا می پزد.

خیابان خیلی شلوغ است.

لباس لیلا خوشگل است.

لیلا در امتحان قبول شد.

ماشین لیدا در چاله افتاد.

لیلا آدم لجبازی است.

طالبی میوه خوشمزه ای است.

لیدا دختر خوشگلی است.

## داستان کوتاه با همخوان ل

آقا رسول در گیلان شالیزار دارد، و یک حیط بزرگ هم دارد که در این حیاط او امسال پرتقال و لیمو کاشته است، مادر رسول هر سال با آلو لواشک درست می کند و رسول آن را می برد و می فروشد، او یک گلدان در خانه دارد که در آن فلفل قرمز کاشته است، رسول در حیاط یک درخت بلندی دارد که بلبل روی آن لانه ساخته است، بلبل از آن بالا گل لاله و نیلوفر را میبیند، روزی یک ملخ روی گل لاله نشست و بلبل از دیدن آن شاد شد و به او سلام کرد، از آن روز بلبل و ملخ و گل لاله و گل نیلوفر با یکدیگر دوست شدند.

همخوانی

يا	يا	يا	يا	ي
ياد يال يار ياس	يازده ياري ياقوت يادداشت ياغي يابو يالا يادبود	ياسمن يادگار يادآوري	حيا لوبيا زولبيا سياه گياه زيان زياد بيات ژيان پياز قيافه بياده زيارت قيامت بيابان لبنيات صياد	آي چاي واي تاي

يُ	يُ	يُ	يُ	ي
	يونجه	يبوست	راديو	

يو	يو	يو	يو	ي
	يوسف	يوزپلنگ	فيوز هيولا همايون	

يـ	يـ	يـ	يـ	ي
ياس يزد يخ	يقه يواش يهود يتيم يخجال	يرقان يتيمچه	ولايت هدايت حمایت وضعيت ظرفيت واقعيت هيجان	سعي رأي

ي	يـ	يـ	يـ	يـ
ني کي دي طي پي ري	سايه پايه واسه ي زاويه بخيه بقيه کرايه همسايه معاینه قايق قايـم غايـب دايره وسايل زايمان زايشگاه	يکطرفه يکطرف يکدفعه يککنده يکنواخت	يکي يکسان	يک

## جملات ی

این خیابون یک طرفه است.

سایه امروز غایب بود.

یاسمن یازده سال دارد.

یخچال خونه ی ما پ از غذا است.

یلدا و یوسف با هم به یزد رفتند.

یوزپلنگ حیوون ترسناکی است.

جلیل و خلیل و یوسف والیبال بازی می کنند.

یاسمن و یاسمین با سرویس به مدرسه میروند.

## داستان کوتاه با همخوان ی

امروز مادرم موی مرا شانه زد و من برای تشکر از او صورتش را بوسیدم، اسم مامانم مریم است او زن زیبایی است و من یکشنبه ها همیشه به زیارت در ری میبرد تا دعا کنم، من یک دایی دارم که نامش رشید است او پیش ما زندگی می کند و دایی من معلم است و به بچه هایی که در میانه هستند درس میدهد، من میانه را خیلی دوست دارم چون یک میدان خیلی قشنگ دارد، اسم من یاسمن است یادم رفت اول داستان اسمم براتون بگم و یک خواهرم هم دارم که اسمش یاسمین است و ما 2 تا خیلی با هم بازی میکنیم و همدیگه هم خیلی خیلی دوست داریم.